

پاره‌هایی در باب گی‌دبور و شهرش

شهر پراکسیس و کاکولا

پرونده

روزبه صدر آرا



کتورک لوکاچ از چهره‌های کلیدی و مهم سنت و جریان چپ نو محسوب می‌شود. وی تأثیر عمده‌ای بر جریان‌ها و گروه‌های ریز و درشت چپ نو بی‌در اروپا و آمریکا گذاشته است. رساله سنت گذار وی تحت عنوان «تاریخ و آگاهی طبقاتی» توانست چرم آثار کلاسیک سنت چپ نو قرار گیرد. این کتاب را محمد پوینده ترجمه و نشر چشمه منتشر کرده است



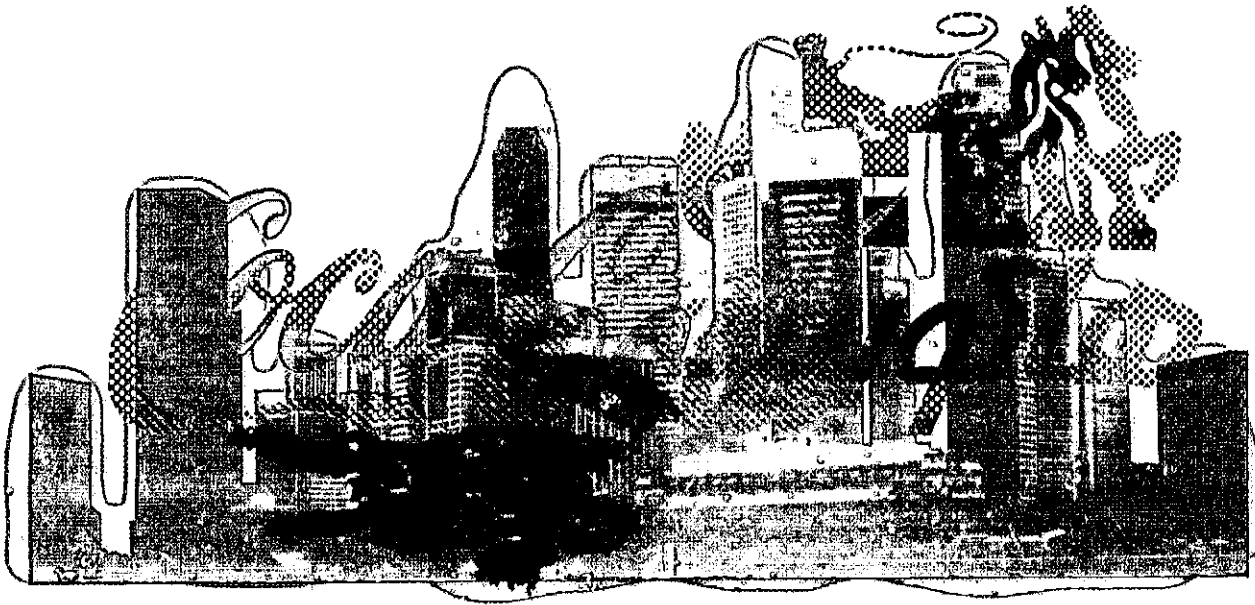
گی‌ارنست دبور مرد اول و بنیانگذار بین‌الملل موقعیت‌گرا بود؛ مردی که امروزه او را به خاطر تئوری‌هایش بر زمینه نظریه انتقادی می‌ستایند و اصطلاحاً در پی آنند تا او و تئوری‌هایش را باز کشف کنند. اما کل قضیه همین نیست؛ دبور توانست رنسانسی در تفکر چپ نو بی ایجاد کند. به عبارتی او توانست با حفظ فاصله از سنت‌های کمونیسم روسی و شرقی و خزیدن به جبهه چپ اروپایی که چهره شاخصی نظیر لوکاچ آن را هدایت می‌کرد، تئوری مارکسیستی را وارد فضاها و گفتمان‌های رادیکال شهری کرده و ایده شهر انقلابی (یا انقلاب شهری) را بر زمینه نو-مارکسیسم ایجاد کند. در این میانه سازمان بین‌الملل موقعیت‌گرا به رهبری او توانست در شهرهای بزرگ اروپایی و حتی آمریکایی دستاوردهای در خوری در حوزه هنر، معماری، شهرسازی و سیاست به دست بیاورد و این، همه مرهون و مدیون تئوری‌های انضمامی و عینی دبور و هم‌دستانش بود. گرچه دبور یک نو-مارکسیست بود اما پیوند ارگانیک او با جنبش‌هایی نظیر آوانگارد فرانسوی، سوررئالیسم-دادائیسم و محفل دور کمی‌های چپ تحت نظر ژرژ با تالی به او هوشمندی خاصی بخشیده و تئوری‌های او را جهان‌شمول کرده است. دبور رانمی‌توان در یک مقوله یا مقولات خاص متعین و مشخص کرد اما می‌توان فهرست‌وار از چنین القابی برای او دم زد؛ دبور جامعه‌شناس، دبور فیلسوف سیاسی، دبور منتقد فرهنگی، دبور معمار شهری و شهرساز، دبور نو-مارکسیست، دبور تئوری پرداز هنر و زیبایی‌شناسی، دبور مستندساز و فیلمساز، دبور سرمت‌شناس و جنگ‌شناس، دبور استراتژیست جنبش‌های اجتماعی شهری و... تا امروزه که متفکری نظیر جورجو آگامبن در رساله‌اش تحت نام «وسایل بی‌هدف» با پیش‌بینی ژرف به واکاوی رساله کلاسیک دبور (جامعه‌نمایش) پرداخته است.

آکنده از سنت چپ‌نویی که سیرش را می‌توان از لوکاچ «تاریخ و آگاهی طبقاتی» گرفت و به بودریار «جامعه مصرفی» رسید یا رساند. تولید پراکسیس، غایت یا به عبارتی علت‌الملل اندیشه دבורی است؛ یعنی دامن‌زدن به رویای مارکس وقتی که شهر در خیل محاصره کوکاکولاست؛ یعنی سرکوبگری مصرفی. شاید حرف دبور این باشد که بیایید بار دیگر واقعا شهر را تولید کنیم.

شهر کاپیتالیستی، شهری کاذب و بتواره است؛ از این حیث که با راه‌اندازی حجم هیولآوری از بزرگراه‌ها، شاهراه‌ها و مراکز تولیدی غول‌آسا و مراکز تجاری-مصرفی پرزرق و برق خط فاصل سنگین و خردکننده‌ای میان اجزای درهم تافته شهر به وجود می‌آورد و آنها را از هم جدا می‌کند و این جداسازی، نفس سیاست شهری کاپیتالیستی است. این آیدئولوژی جدایی و انفصال عملاً شهر را در قالب قضیه‌ها و دهانت‌هایی درمی‌آورد که از تباطو دیالکتیکی اثباتی میسان یکدیگر نمی‌توانند برقرار کنند و به درنده‌خوبی و شی‌موازی افزون‌تر دامن می‌زنند. شهر یک بافت و تافت فشرده و وحدانی است که به هم راه دارد و کثرتی دارد که در قامت و وحدت تعریف می‌شود.

مقصود (دبور) شهر چند پاره و بی‌ارتباط نیست بلکه اصل بر ریشه دوانیدن پراکسیس در

کتاب «جامعه‌نمایش» نوشته گی‌دبور می‌تواند استراتژی وحدت‌بخشی تلقی شود در جهت آفرینش موقعیت‌های بدیل شهری در تقابل با رخوت‌زدگی، ابتذال و از خودبیگانگی. بسیاری نقادی شهری دبور را به گونه‌ای پسامدرنیستی می‌پندارند اما آگاهی وحدت‌بخش دبور به صراحت تمام مدرنیستی است و به تعبیری تئوریک‌تر، نو-لوکاچی. او یک مدرنیست رادیکال است که به تولید پراکسیس در بافت شهری می‌اندیشد؛ شهری که بدیل بی‌همتای خود را برای دور ریختن از خودبیگانگی افرادش در پیوستن به جبهه سیاسی، معرفتی، زیباشناختی و س‌پراکتیک انقلابی و انتقادی (مارکسیستی) می‌داند برای باز-صورت‌بندی تمامی اشکال حیات شهری در جهت آنچه رویای مارکس بود: تغییر جهان! دبور خوش نداشت که فیلسوفش بنامند (این نکته را جورجو آگامبن هم تأیید کرده) بلکه خود را در قد و قامت استراتژیستی شهری می‌دانست که هیات کلاتشهر‌ها را خوب می‌شناخت و توده بی‌معنا و سرکوبگری کاپیتالیستی واقعا موجود را به شلاق نقد می‌کشید. آنچه در پی می‌آید، در پی ایضاح مواضع یا تزهایی است که در بخش هفتم کتاب جامعه‌نمایش تحت عنوان آمایش سرزمین (آیا عمران منطقه) درج شده است؛ تزهایی به غایت دشوار یاب و در هم فشرده و ملخص و موجز با زبانی



مارکسیستی دبور دمامد وجود دارد. آن بصیرت، بصیرتی است که به خلق اشکال جدید زندگی شهری ختم می‌شود (و باز از نو می‌آغازد)، شهری که به قولی حاوی حکمت شادان نیچه‌ای است که به کار زنده مارکس پیوند می‌خورد تا سر آخر بتواند سلطنت بی‌مزد و منت شادی و شادکامی را نصیب از بافتادگان شهری کند.

تاکید دبور بر poesis در شهرسازی صرفاً به نفس poesis بر نمی‌گشت بلکه دبور می‌خواست praxis را از درونه Poesis بیرون برکشد و به عبارتی آن را با نقادی رادیکال اجتماعی همراه سازد. دبور با قرانت دقیق کتاب کلاسیک «تاریخ و آگاهی طبقاتی» لوکاچ، بر این باور پای می‌فشرده که باید چرخ از خودبیگانگی شهر مدرن را پنجر کرد تا با شهری به راستی مهیج، پر از بصیرت و معنوف به کار زنده روبه‌رو شد. بزرگ‌ترین خدمتی که دبور به مکتب لوکاچ در حوزه فلسفه مارکسیستی کرده، این بود که موتیف‌های انتزاعی کتاب لوکاچ را وارد زندگی شهری کرد و به عبارتی آن را عملیاتی ساخت؛ یعنی از تفسیر به تغییر (مدنظر مارکس) ره پویید. کتاب جامعه‌نمایش دبور نه صرفاً یک رونوشت یا کپی بلکه بازآفرینی تابن دندان مسلح یک چپ انقلابی شهرساز از کتاب فلسفی و انتزاعی لوکاچ است؛ به همین دلیل اگر بخواهیم مشی آکادمیسین را در حوزه جامعه‌شناسی دنبال کنیم، به راستی باید او را لوکاچی بدانیم؛ کسی که با لوکاچ همراه شد، آن را تکمیل و از او گذر کرد. جامعه‌نمایش به راستی مجلد دوم کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ است. این دو کتاب را باید در کنار هم خواند و بررسی کرد. این کتاب (این دو کتاب) به واقع می‌تواند هویت شهرسازی مارکسیستی را احیا کرده و مورد تجدید نظر راستین و عملی قرار دهد؛ چراکه جامعه‌نمایش و تاریخ و آگاهی طبقاتی دو مانیفست کلاسیک و کهنه‌ناشدنی سیاست کارگری و شورایی شهرند؛ شهری که از مالکیت صرف تن می‌زند تا آن را برای سعادت بیشتر تمامی از بافتادگان و تهیدستان شهری به اشتراک بگذارد و عملاً بدل به کمونته‌ای برای زندگی واقعی شود.

در بافت کاپیتالیستی شهر باید دقت کرد؛ چراکه هسته سخت چنین بافتی جداسازی است؛ چنان که دبور در تز ۱۷۱ جامعه‌نمایش می‌گوید: «اگر چه همه قوای تکنیکی اقتصاد کاپیتالیستی را باید همچون عواملی جدایی‌ساز دریافت اما شهرسازی، تجهیز پایگاه عمومی این عوامل، آمایش مناسب رشدشان و اصلا تکنیک جدایی است». پس شهرسازی مدنظر اقتصاد کاپیتالیستی بر مبنای تکنیک جدایی پیش می‌رود و عملاً

کلیت شهر به عنوان عنصری دگرگون‌کننده و دگرگون‌شونده است که دیالکتیک اثباتی شهر را سرپا نگه می‌دارد. این شهر، شهر بخت و صدفه و اتفاق است؛ شهر همبستگی و همدستی است؛ شهر رفاقت و عشق است. شهر دبور، شهر به مثابه سازوبرگ حکومت نیست بلکه به واقع محل خلق مردم است؛ جایگاه و زیستگاهی که مردم در آن در کار آفرینش موقعیت‌هایشان هستند؛ موقعیت‌هایی که جز با پراکسیس نسبتی ندارند. پس لزوماً شهر دبور، شهر Poesis نیست بلکه شهر praxis هم هست؛ یک سنتز است که poesis و praxis را با هم درمی‌آمیزد تا فضایی یگانه و یکه ایجاد کند؛ شهری که خود به واقع کار هنری باشد و احتیاج به زرق و برق اضافی و مصنوعی نداشته باشد. شهر، خودش را برمی‌سازد و تعریف می‌کند و هر لحظه در کار خلق خویش و مردم خویش است؛ شهری که در مداومت و بصیرت می‌باید.

اندی مریفلد محق است که می‌گوید: «ذهن گی دبور یک ذهن نمایشی بود. شهرسازی مارکسیستی او به واقع شعری سوسیالیستی از شیهر بود. او دانشمند اجتماعی نبود، بتوار گی کالایی را بیشتر از هر کس دیگری لمس کرده بود؛ صرفاً به این خاطر که او مجبور به این کار بود و به سادگی به این خاطر که او بر حق بود. در ضمن او پراکسیس مارکسیستی و شعر رمانتیک را به خیابان‌های پاریس آورده بود؛ به جایی که به آن تعلق داشت و به اعاده یک انقلاب شهری شاعرانه، یک انقلاب زودگذر زندگی روزمره کمک کرد.

پراکسیس مارکسیستی دبور جنگی به دقت طراحی شده و خودانگیخته بود. او شاید اولین مارکسیستی بود که با مارکسیسم یک مشی شهری از زندگی ساخت؛ زندگی‌ای از سرگردانی آزادی. تقریباً می‌توانیم بگوییم که شهرسازی مارکسیستی او کولی وار بود. او در سیاحتش، شهری معتدل تر را موعظه می‌کرد. او آنچه را که از دست رفته، به یاد ما می‌آورد. هیجانانگیزان شهر روزمره، شهری که اکنون از هر سو محاصره شده است، با عقلی یک‌شکل آغشته‌شده و دچار اجاره‌های فزاینده، مملو از ارزش‌های مالکیت، حرص و سرکوب شده است.

اواز طرف این محاصره‌شدگان کوچک اقلیت ستم‌دیده، آنهایی که در زمین‌های شهر توپ بازی می‌کنند و آنهایی که در اجتماعات خیابانی و ارزان قیمت، اما رو به نابودی درآمخته‌اند، سخن می‌گوید این سخن مریفلد حاکی از بصیرتی است که در شهرسازی



گرچه دبور در سال ۱۹۹۴ خودکشی کرد اما می‌توان به خوبی بازتاب و انعکاس نظریات بنیاد دبور انداز او را در حوزه‌های فلسفه چپ اقیایی، نو-مارکسیسم، پسا-مارکسیسم، نظریه انتقادی، فلسفه فاره‌ای، مطالعات فرهنگی، رسانه‌شناسی و... دید و جست‌وجو کرد. دبور شاید نخستین مارکسیستی بود که حدود و نفور پراتیک شهری را تئوریزه و حتی عملیاتی کرد.

ذهن گی‌دبور یک ذهن نمایشی بود، شهرسازی مارکسیستی او به واقع شعری سوسیالیستی از شهر بود و بتوارگی کالایی را بیشتر از هر کس دیگری لمس کرده بود. او پراکسیس مارکسیستی و شعر رمانتیک را به خیابان‌های پاریس آورده بود؛ به جایی که به آن تعلق داشت و به اعاده یک انقلاب شهری شاعرانه کمک کرد

محلات شهر را از هم بیگانه کرده و از کار می‌اندازد. کاپیتالیسم با جدایی محلات، واحدها و مراکز شهری، آنها را از دسترسی روانی و مادی نسبت به هم دور می‌کند و نوعی تضاد درون شهری پدید می‌آید.

دبور با طرح احیای وحدت بخشی از سنخ مارکسیستی‌اش، با تشدید این تضاد شهری که در درونش آرام آرام شکل می‌گیرد، به نوعی ضدحمله دست می‌زند و در پی برقراری نظمی نوین در جهت آفرینش موقعیت‌هایی است که شهر از افتراق به درآید و وحدتش را از سر گیرد تا بتواند مناسبات جدیدی را تجربه کند، شهرسازی مارکسیستی دبور را می‌توان شیوه واقعی تکنیک وحدت دانست؛ وحدتی که از بیگانگی شهری تن می‌زند تا عشق و رفاقت را به میدان بکشانند و از این رهگذر، بخت و شانس را مهربان سفره‌های مردمان تهیدست شهری کند.

جغرافیای شهری دبور، بر دو گذر (Derive) متکی است: (۱) هگلیانیسم مارکسیستی (۲) رمانتیسم انقلابی فرانسوی (پاریسی). اولی شالوده‌تئوریک طرد و نفی از خودبیگانگی را فراهم می‌آورد؛ همان کاری که مارکس از سال ۱۸۴۴ در پیش گرفت و آن را مهم و حیاتی می‌دانست. دومی شالوده عملی جنبش‌ها و نهضت‌های مدرنیستی رادیکالی همچون کمون پاریس را فریاد می‌آورد تا بتواند بدنه پراتیک شهرسازی مارکسیستی دبور را تجهیز کند. این همخوانی تئوری و پراتیک، نزد دبور از او به راستی یک استراتژیست رادیکال شهری برمی‌سازد؛ چنان که او بارها تاکید می‌کند که او ستا ابتدا فیلسوف نیست بلکه یک استراتژیست است.

دبور با لحنی آخرالزمانی و دردمندانانه از انحلال شهر چنین می‌گوید: «برهه کنونی، بر همه خودویرانگری محیط شهری است. ترکش انفجار شهرها روی دهات پوشیده از توده‌های بی‌شکل تفرقه‌های شهر (سوئیس ماسفورد) به طوری بی‌واسطه تابع الزامات مصرف است. دیکتاتوری اتومبیل - این فراورده پیشتان و سرمشق نخستین فاز و فور کالایی - با سلطه یزرگراه که مراکز قدیمی را از جا کنده و پراکنده می‌کند همواره شدیدی می‌طلبد، بر زمینه جامعه حک شده. در عین حال، مقاطع باز سازمان‌دهی ناتمام بافت شهری به طور گذرا بر گرد کارخانه‌های توزیع - یعنی سوپرمارکت‌های غول‌پیکر که بر زمین یایر بر سکوی یک پارکینگ بنا شده‌اند - قطب می‌بندد و این معابد مصرف شتابان هم خود در روند مرکز گریز در حال گریزند؛ روندی که آنها را باز دورتر می‌راند زیرا به مرور با احیای جزئی

مجتمع به مراکز ثانوی پرازدحامی تبدیل می‌شوند اما سازمان‌دهی تکنیکی مصرف فقط سرلوحه آن انحلال عامی است که بدین سان شهر را به تحلیل بردن خود کشانده است» (تر ۱۷۴).

در واقع با تدقیق در این تز دبور می‌توانیم دیر یا زود انحلال و بلعیده شدن شهر به دست خودش را ببینیم و چیزی نمی‌ماند جز مشتکی توده تفرقه شهری که تنها به زرق و برق شهر کمک بیشتری می‌کند و شهر از پراتیکش کاسته و بر حجم مصرف‌گرایی‌اش افزوده می‌شود. روند حالاسازی جای روند شهرسازی را می‌گیرد و همه و همه جزء دور باطل و مستهلک کالایی شدن می‌شوند. در پایان می‌توان گی‌دبور را به راستی، نه صرفاً یک شهرشناس رادیکال بلکه یک شهرساز مارکسیست مسلح دانست که ثمره نظریاتش را در جنبش‌های ریز و درشت چپ‌گرا، زیست‌بومی و برآمده از اندیشه و عمل می‌۱۹۶۸ دید اما حتی به آنها هم پسندیده نکرد و پیش‌تر رفت و با تشکیل سازمانی بین‌المللی در اروپا تحت نام موقعیت‌گرای بین‌المللی بر آن بود که کلیت اروپا را از چنگ کاپیتالیسم

پیش‌رونده به در برده و آن را آزاد و رها سازد؛ تا خودش را از نو بسازد و تعریف کند. گرچه دبور در سال ۱۹۹۴ خودش را خلاص کرد اما می‌توان به خوبی بازتاب و انعکاس نظریات بنیادبرانداز او را در حوزه‌های فلسفه جغرافیایی، نو-مارکسیسم/پسا-مارکسیسم، نظریه انتقادی، فلسفه قاره‌ای، مطالعات فرهنگی، رسانه‌شناسی و... دید و جست‌وجو کرد. دبور شاید نخستین مارکسیستی بود که حدود و ثغور پراتیک شهری را تئوریزه و حتی عملیاتی کرد و بدان وجهه‌ای در خور پژوهش و تحقیق بخشید. او می‌تواند امروزه برای شهرسازی مدرن، دستاوردهای انکارناپذیری داشته باشد؛ اگر سنت فکری و عملی او پی گرفته شود.

شهرسازی مارکسیستی دبور را شاید بتوان یکی از کارآمدترین و بهترین بدیل‌هایی دانست که می‌تواند در برابر شهرگرایی (اوربانیسم) پست‌مدرنیستی قدعلم کند و آن را از میدان به در ببرد؛ چرا که این سنخ از شهرگرایی (پست‌مدرنیستی) ادامه حیات وجه کاپیتالیستی شهرسازی است که نوعی زیباشناسی سرد و رخوت‌زده شهری را تبلیغ می‌کند، در حالی که در شهرسازی رادیکال دبور، با وحدتی بی‌تغییر از عناصری زنده و مهیج روبه‌رویم که می‌توانند ارمغانی باشد در جهت زیست‌شهری پویا و رادیکال با هدف برقراری عشق و رفاقت ☀

مهم‌ترین کتاب گی‌دبور «جامعه نمایش - که به واقع مانه‌پست برین‌الملل موقعیت‌گرا محسوب می‌شود، به فارسی ترجمه و منتشر شده است، بهروز صلدیری با ترجمه‌ای خوشخوان و دقیق، این اثر کلاسیک در حوزه نظریه اجتماعی و سیاسی را تحویل جامعه فکری ایران داده است، این کتاب را نشر آگاه روانه بازار کتاب کرده است.